

صحبت آن جناب غالب گشته نشانی به استدعای حضور موفور السرورش در قلم آورده مصحوب بعضی از مقربان با تحف فراوان به جانب دارالعباده یزد ارسال نمود. آن حضرت حسب فرمان قضا جریان متوجه پایه سریر سلطنت مصیر گردید. چون قرب وصول قریب گردید شاهزاده با خواص امرا به استقبال شتافت و آن حضرت را در آغوش عطوفت کشیده آن مقدار اشفاق و مهربانی اظهار کرد که مزیدی بر آن متصور نبود. بعد از ورود به منازل جنت آثار همواره شاهزاده عالی مقدار با فوجی از علمای خجسته صفات در خدمت آن جناب صحبت می داشت و بیشتر اوقات فرخنده ساعات به تحصیل فضایل و تحقیق مسائل همت می گماشت. و بنا بر آنکه در آن ایام از اطراف بلاد و امصار اکابر و اشراف به درگاه شاهزاده عالیجاه جمع آمدند و دخل آن خسرو در یادل به خرجش وفا نمی کرد بعضی از مردم فتان به عرض رسانیدند که ضعف شیخوخت^۱ بر مزاج همایون حضرت خاقانی مستولی گردیده و قوا به مرتبه ای ضعیف شده که آن حضرت را مجال حرکت نماند. فرصت غنیمت باید شمرد و بلده اصفهان و شیراز را به تحت تصرف در آورد و حال آنکه در آن زمان [۲۳۸ الف] حکومت اصفهان تعلق به امیر سعادت خواند شاه می داشت و میرزا عبدالله ولید میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت می افراشت. القصة میرزا سلطان محمد آن سخنان را قبول نموده بیک ناگاه بر سر اصفهان تاخت و امیر سعادت را گرفته مقید و محبوس ساخته اموال بسیار از آن ولایت حاصل کرده به سپاهیان بخشید و یورش فارس را پیشنهاد همت بلند نهمت گردانید. چون این خبر به سمع شریف خاقان عالی گهر رسید بسا وجود ضعف شیخوخت^۱ به واسطه رعایت ناموس پادشاهی در شهر سنه^۲ خمسین و ثمانمائه لوای نصرت انتما به جانب فارس و عراق بر افراشت. چون مملکت ری مضرب خیام عسا کر نصرت انجام شد از استماع این خبر از یورش فارس عنان باز کشیده راه فرار پیش گرفت. خاقان سرافراز فرار شاهزاده را معلوم فرموده عنان انصراف به صوب اصفهان معطوف ساخت و چون در آن بلده نزول اجلال فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلك هواداران

میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مؤاخذ و معاتب گردانید ، بلکه در اواسط ماه مبارک رمضان اکثر آن قوم عالیشان را به یاسا رسانید و جناب اشرف الفضلاو المحققین مولانا شرف الدین علی را طلب فرمود و بنا بر آنکه حضرت خاقانی شنیده بود که نوتی خدمت مولوی بر شاهزاده خوانده که ، شعر :

[۲۳۸ ب] چرخ است پیرو اختر بخت تونوجوان

آن به که پییر دولت خود با جوان دهد

و می گفته که حضرت خاقان سعید متوجه این جانب نخواهد شد ، پرسید که تو از کجا می گفتی که من بدان جانب نخواهم آمد . مولانا جواب داد که من این سخن را از روی دلایل نجومی نمی گفتم بلکه به قیاس عقلی عرضه می داشتم ، زیرا که شاهزاده نهالیست خجسته ظلال بر جویبار دولت و اقبال بالا کشیده ، و آفتابیت فرخنده پرتو از افق حشمت و استقلال طالع گردیده . ظاهر چنان بود که از صرصر غضب خسرو عالی گهر از پای در نیاید و در برج عاطفت خاقان بحروبر از وصمت زوال و عقده کسوف ایمن ماند .

میرزا عبداللطیف که خاطر متوجه مخلص حضرت مولوی داشت عرض نمود که پدم میرزا الغ بیک مدتیست به جهت اتمام رصد در سمرقند طالب خدمت مولوی است ، اگر رای عالی اقتضا فرماید او را به نزد والد گرامی فرستم . حسب الاستدعای شاهزاده اشاره خاقان سعید درین معنی نموده شد و میرزا عبداللطیف آن جناب را در کمال اعزاز و اکرام به جانب ماوراءالنهر فرستاد . بعد از وصول به بلاد ترکستان مدتها در نهایت احترام مصاحب میرزا الغ بیک می بود . بعد از واقعه هایله خاقان سعید چون سلطنت بلاد خراسان با میرزا [۲۳۹ الف] سلطان محمد قرار گرفت حضرت مخدرمی را رخصت انصراف به جانب دارالعباده یزد داد و مایحتاج سفر از خیمه و خرگاه و سایر اسباب سرانجام فرموده هر ساله به جهت مدد معاش آن جناب مبلغ پانزده هزار دینار از بابت وجوهات یزد مقرر فرمود . در شهر سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه حضرت مولانا شرف الدین علی بلده

یزد را به نور حضور منور فرمود و پس از يك ماه به قریه تفت در «باغچه مخدوم» که به یمن همت عالی نهمتش عمارت یافته بود رحل اقامت گسترده و به موجب استدعای علما آغاز درس و افاده نموده پرتو انوار ضمیر دانش پذیرش بر صفحات احوال طلبه تافت.

- ۵ در کتاب «سلم السموات» که از جمله مؤلفات شیخ ابوالقاسم ولد شیخ ابو حامد کازرانی (کذا) است مرقوم و مسطور گشته که حضرت اشرف العلماء مولانا شرف الدین علی یزدی صاحب «ظفر نامه» و جناب خواجه صابن الدین محمد تر که اصفهانی، شارح «فصوص الحکم» بعد از تحصیل علوم رغبت تمام به مشاهده درویش صاحب حال و ولی صاحب کمال داشتند. چنان مصلحت دیدند که در جست و جوی این معنی مسافرت نمایند با کتب و مؤونات بسیار متوجه بغداد شدند و در مدرسه نزول نمودند و به طریق طلب گرد محلات و کوچه های بغداد گشتند.
- ۱۰ [۲۳۹ ب] به درخانه ای رسیدند که دو درویش در آنجا نشسته بودند. از حال ایشان پرسیدند. گفتند ما را پیریست، در این خانه ساکن است و ما در خدمت او بر این در مجاوریم. استدعای ملاقات پیر نمودند و بعد از صحبت التماس رفاقت و همراهی او کردند. وی گفت طریقه ماترک است و شما را کتب و متعلقات بسیار هست.
- ۱۵ ایشان به مدرسه آمدند و جمله کتب و مؤونات سفر بر طلبه علوم و مستحقین ایثار کردند و به خدمت درویش باز گشتند و مدتها با درویش مسافرت کردند و احتمال ریاضات نمودند. اصلا فتح البابی که منظور ایشان بود دست نداد و چیزی از مشاهده کرامات و خارق عادات اتفاق نیفتاد. از صحبت پیر جدا شدند و به مصر رفتند.
- ۲۰ شنیدند که درویشی صاحب حال مدتیست که از خلق منقطع گشته و در بالاخانه خانقاهی منزویست. بر خانقاه رفتند و مدتی مجاور شدند. اتفاق صحبت نیفتاد، تا آنکه آن درویش وفات یافت. ناچار عزیمت مراجعت نمودند. چون به تبریز رسیدند شنیدند که زنی مجذوبه از غیب خبر می دهد و خلقی بروگرد آمده اند. ایشان نیز آنجا رفتند. آن زن از خصایص سفر و اسامی ایشان خبر داد و گفت سبب آنکه درویش ثانی با شما خلطه نمود [۲۴۰ الف] بی وفایی بود که با درویش

اول نمودید .

از جمله مؤلفات افادت ایاب آن جناب یکی کتاب بلاغت ایاب «ظفر نامه» است که به اعتقاد اکثر مورخین در فن تاریخ به لطافت و نظافت آن در اسلوب فارسی نسخه‌ای مکتوب نیست، و آن کتاب شریف بواسطه حسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان در شهر سنه ثمان و عشرين و ثمانمائه به اتمام رسید . و «حقایق التهلیل» و «حلل مطرز» و «منتخب» آن در فن معما و لغزو «شرح قصیده برده» و «کنه المراد در علم وفق اعداد» از جمله نتایج اقسام بلاغت نظام ان فاضل عالی مقام است .

وفاتش در سنه ثمان و خمسين و ثمانمائه اتفاق افتاد و در «مزار شرفیه» واقع در جنب «مسجد جامع محله میرچقماق» که بانی آن مولانا شمس الدین علی والد آن جناب بود و حضرت مخدومی در جنب آن عمارت مدرسه ساخته و «شرفیه» نام کرده مدفون گشت .

جناب غفران پناه مولانا شمس الدین محمد برادر زاده آن جناب در عمارت و تعمیر «مدرسه و خانقاه شرفیه» کمال اهتمام فرمود و اطعام هر روزه به جهت فقرا و درویشان و مرسوم قراء و مؤذنان تعیین نموده مدتی مدید هر صباح و مسا درویشان و فقرا مستفیض و بهره مند می بودند . الحال آن عمارت روی به خرابی آورده [۲۴۰ ب] و حکم سایر بقاع الخیر به هم رسانیده .

بر رأی جهان آرای ارباب استعداد مخفی نخواهد بود که «جناب مخدومی» گاهی زبان به نظم اشعار می گشود و این غزل از نتایج طبع آن حضرت است که در حین تحریر به خاطر بود ، غزل :

۲۰ سواره بر سر ره جلوه‌ای نمودی و رفتی

هزار تیر بلا بر رخم گشودی و رفتی

سواره دوش به میدان چومست ناز گذشتی

به يك كرشمه دل عالمی ربودی و رفتی

چه آتش از دل من کم شود ازینکه تویکره

بسان برق ز دورم رخی نمودی و رفتی

نه کشتن شرفند قصد بود در دم رفتن

به صید می شدی و خنجر آزمودی و رفتی

افضل الفضلاء المتقدمین اعلم العلماء المتأخرین افتخار الحکماء

المتبحرین مولانا مؤمن حسین یزدی

از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت در مباحث فروع
و اصول بر جمیع فضلا فایق بود و در میدان تحقیق و آن حلال معضلات رسایل و
توضیح خفیات متقدمین قصب السبق از دانشمندان زمان می ربود ، بیت :

سپهر علم را بود آفتابی

فنون فضل را جامع کتابی

آن استظهارالعلما در مبادی ایام زندگانی همت بر کسب کمال گماشت
و در صحبت دانشمندان شرایط تلمذ بجای آورد و به واسطه قابلیت اصلی [۲۴۱
الف] بلکه به محض عنایت لم یزلی هنوز در سن شباب بود که از شمیم فضایل و
کمالاتش مشام مستنشقان گلزار علوم معطر گشت و از رشحات قلم گوهر بارش
ریاض دانش در حضرت و نصارت از ساحت بوستان ارم در گذشت . لاجرم اعظام
افاضل به امید کسب علم و دانش متوجه ملازمتش بودند و بعد از ادراک آن سعادت
عظمی از شعشعه ضمیر فیض آثارش اقتباس انوار کمالات می نمودند. در ایام جهان بینی
خسرو گیتی ستانی به حسب تقدیر مفتوح الابواب آن جامع فضل و کمال را عارضه ای
دست داد که اطبا از معالجه عاجز آمدند . آخر الامر مرغ روح شریفش از تنگنای
قفس قالب به فضای عالم ارواح طیران نمود .

رباعیات آن فاضل عالی مقام در میان ارباب فضل مذکور و منظومات فصاحت-
آیاتش ورد زبان خاص و عام این چند رباعی که از نتایج طبع مستقیم آن دانشمند
یگانه است و در حین تحریر به خاطر بود زینت این صحیفه گردید ، رباعی :

در مرتبهٔ علی نه چون است و نه چند
 در خانهٔ حق زاده به جانش سوگند
 بی فرزندی که خانه‌زادی دارد
 شك نیست که باشدش بجای فرزند

[۲۴۱ب] ایضاً

که بسته زلف همچو زنجیر شدم
 گاه از نگهی نشانهٔ تیر شدم
 آزادی هر دو کون می‌خواست دلم
 در بندگی نفس و هوی پیر شدم

ایضاً

مست می‌عشقیم و جنون در سر ماست
 این کهنه سفال چرخ کی درخور ماست
 آبی که ازو عمر ابد یافته خضر
 بر خاک فشاندهٔ ته ساغر ماست

ایضاً

شادی ز دل کسی گریزنده مباد
 بر گریه کس زمانه را خنده مباد
 هر دم غمی از رهگذری باید خورد
 روزی کسی چنین پراکنده مباد

ایضاً

لبریز ز باده ساغر جهال است
 پیمانۀ ما ز غصه مالا مال است
 اوضاع جهان اگر برین منوال است
 خوبست که رسم عمر استعجال است

ایضاً

در دهر بنای خرمی منهدم است

و اسباب نشاط و عیش نامنتظم است

خون می‌خورم و نمی‌زنم دم گویا

طفلم من و تنگنای گیتی رحم است

۵

و حضرت بخشنده بی‌منت دوخلف نیک اختر سعادت‌مند به آن قدوه اصحاب

فضل و کمال عنایت فرموده بود که به حسن صورت و سیرت آراسته و نهال جود

ایشان از صفات ذمیه پیراسته . یکی **میرزا ابوالحسن** که به جودت طبع و حدت

ذهن و فصاحت بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف و هم در عنفوان ایام جوانی

ازین منزل فانی به دیار باقی خرامید . و دیگری حضرت [۲۴۲ الف] خجسته صفات

میرزا ابوالهادی که از ناصیه سعادت اثرش انوار بزرگی طالع و آثار جلالت از

بشره پا کیزه اش ساطع ، در زمان خلافت و فرمانروایی ماه آسمان عظمت و شهر یاری

مرکز دایره شوکت و جهان‌داری خاقان **جم‌جاه‌ملایک** سپاه مظهر الطاف اله ، **شهر** :

شاه قوی طالع فیروز جنگ

گلبن این روضه فیروزه رنگ

داغ نه ناصیه سرکشان

تیغ زن تازک لشکرکشان

۱۵

ابوالمظفر سلطان شاه صفی صفوی موسوی بهادرخان اراده سفر هندوستان

نمود و بعد از عرض رخصت سلطان صاحب سعادت از غایت عنایت قامت قابلیتش را

به تشریفات شاهانه آراسته اجازت رفتن فرمود . بعد از ورود بدان مملکت در کمال

اعتبار به ملازمت حضرت پادشاه آن دیار شهاب الدین محمد شاه جهان رسیده چند

سر اسب عراقی با سایر نفایس به رسم پیشکش به نظر گذرانیده درجه قبول و

شرف استحسان یافت و به تشریفات معزز گشت . بعد از چندی عنان ابلق مراد به

جانب دارالخلد حیدرآباد انعطاف داد و در آن خطه به خدمت قطب فلك سلطنت

۲۰

و کامکاری سلطان عبدالله قطبشاه رسید. چون از اوضاع و اطوارش لوامع نجابت درخشان و از حسن گفتار و کردارش دلالت سعادت نمایان بود بنا بر آن منظور نظر آن پادشاه و الاجاه گردید و مدتی در غایت [۲۴۲ب] فراغت و رفاه حال و در نهایت عزت و اجلال در متنزهات فردوس نمای آن ملک روزگار می گذرانید ، تا در شهر سنه ۱ به حسب اقتضای قضا آن حضرت به عارضه ای افتاده چنانچه طبای حاذق و حکمهای مدقق هر چند درازاله آن سعی نمودند جوهر ذات پسندیده صفات را صورت صحت دست نداد و ضعف صفت قوت پذیرفته عندلیب روح پر فتوحش از قفس قالب به جانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد و فحوای مضمون این رباعی به ظهور پیوست ، رباعی :

۱۰ بی خار اگر گلی میسر بودی
هر دم به جهان لذت دیگر بودی
این کهنه سرای زندگانی ما را
خوش بود اگر نه مرگ بر در بودی

بعد از این واقعه هایلله قدوه ارباب جاه و جلال امیر محمد سعید میر جمله حیدرآباد نظر بر دوام آشناییهای سابق نموده یکی از معتمدان خود را تعیین فرمود تا نعش آن غفران پناه را از حیدرآباد به نجف اشرف نقل نموده در آن ارض مقدس به خاک سپرد و به جهت مجاوران آن مکان متبرک تحف کرامت و ارسال فرمود .

و از حضرت مرحوم مغفور خلف سعادت مندی میرزا محمد صفی نام به یادگار مانده که به فنون فضایل و کمالات آراسته و به محامد سیر و محاسن شیم پیراسته و به ذکر مکارم اخلاق و قدم خاندان معروف و مشهور و از اکابر و اشراف ممتاز گشته و سیمای بزرگی و نجابت از ناصیه اش طالع و ظاهر، مصراع: «به دانش بزرگ و به همت بلند» و از طرف ام نهال سیادت از دودمان رسالت پناهی می افرازد چه نسبت صبیبه زادگی با عالی حضرت سیادت و غفران پناه حاوی علوم

مصطفوی، جامع کلام مرتضوی، الواصل الی رحمة الله الولی امیر معزالدین محمد
شیخ الاسلام دارد و پیوسته در خطه بهشت منزله یزد با کمال اقتدار اوقات با برکات
به اکتساب فضایل و کمالات مصروف می دارد.

جامع اصناف علوم محسوس و منقول حاوی انواع مسایل فروع و
اصول مولانا محمد صادق

علوشان آن جناب در میان [۲۴۳ الف] علما کالشمس فی وسط السماء هویدا
و کمال دانش و تبجر در علوم معقول و منقول ضرب المثل فضلا، در علم فقه
و حدیث بی مثل و بدل و در فنون علوم از اکثر علما افضل، در حسن سیرت و
نقاء سریرت دست پرورد عنایت سبحانی، به جودت طبیعت وحدت قریحت جامع
انواع کمالات نفسانی، ذهن سلیمش در ادراک اقسام علوم به درجه کمال ترقی
نموده، طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون قصب السبق از علمای زمان ربوده،
جواهر زواهر مصنفاتش مثال اللؤلؤء المکنون، شعر:

ای طبع تو هشاطه ابکار سخن

از رشحه کلك تو جهانی گلشن

آن فاضل فرخنده صفات به صفت تواضع و پرهیزگاری و حلم و دینداری
اتصاف داشت و همواره نقش افاده و تألیف بر صفحات خاطر شریف می نگاشت. در
اندک فرصتی آوازه فضل و کمال و زهد و دیانت آن فاضل بی نظیر روی زمین در
اقطار و امصار رسیده و پرتوی از آن بر پیشگاه ضمیر منیر خاقان گیتی ستان،
مصراع:

که ختم گشت برو تا ابد جهانیانی^۱

تافت، [۲۴۳ ب] رای حقیقت بین خسرو عدالت آیین، مصراع:

سلطان تاج بخش جهاندار تخت گیر

اقتضای آن فرمود که مبلغ یک هزار تومان نقد و جنس که همه ساله از بابت
خالصه در وجه مستحقین آن خطه مقرر است آن جناب به ارباب وظایف و استحقاق

رساند . چون اطاعت امر پادشاهی بر کافیه خلائق واجب و لازم است آن جناب انگشت قبول بر دیده گذاشته در غایت اختیار و نهایت دیانت و اعتبار به لوازم آن مهم اقدام نمود و هر روز مرتبه او در تزايد می بود ، تا مدت چهل سال من حیث الاستقلال بدان امر اشتغال داشت و چون به مقتضای کربمه « کل شیء عهالك الا وجهه له الحكم و الیه ترجعون » ثبات و دوام خاصه ذات بیچون قادر کن فیکون است و انتقال و ارتحال از دنیای دوزن لازم وجود محنت فرسود ، در شهرور سنه ثلث وستین بعد الف آن ، مصراع :

سپهر فضل و مهر اوج افضال

در بلده یزد به جوار مغفرت ایزد متعال پیوست ، مصراع :

شد مقیم کوی ارباب وصول .

اعظام اهل علم و اجتهاد و اکابر اصحاب زهد و ارشاد و مطهر فیض

الهی مولانا محمد باقر یزدی

برادر اعیانی طغرای فرامین فضل و کمال و عنوان مناشیر عزت و جلال

مولانا محمد صادق بود ، شعر :

هر یکی در مکارم اخلاق

شده چون آفتاب عالم گیر

فضایل و کمالات ارسطو و حکمت ، افلاطون دانش مولانا محمد باقر بسیار است

و تصنیفات افادت آیاتش در علوم دینی و فنون نقلیه و ریاضی و سایر علوم بی شمار

و محتاج به شرح و بیان نیست ، مصراع :

به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را .

لاجرم خامه گوهر فشان بر صفحات بیان به همین قدر اختصار نمود و به

مناسبت کلام عنان خوشخرام بنان به صوب ثبت اثری از اولاد امجاد آن جناب

انعطاف می دهد که جامع فضل و کمالات مولانا محمد حسین که ، مصراع :

به فضل و هنر مثل او کس نبود

خلف ارجمند سعادت‌مند آن جناب بود . و عالیجناب حقایق و معارف آگاه مولانا محمد مجید^۱ که در فضل و کمال به درجه بلند و مرتبه ارجمند ترقی نموده شرف صبیبه زادگی مولانا زین العابدین برادر آن جناب با کمال و قابلیت ذاتی جمع نموده و همواره نکات رنگین و کلمات شیرین بر لوح بیان می‌نگارد و پیوسته در مسجد جامع دارالسلطنه اصفهان مجلس افاده گشاده جمعی کثیر و جمعی غفیر از طلبه علوم از میامن با برکاتش مستفیض و بهره‌مند می‌گردند .

[۲۴۴ الف] عالیجناب فضایل پناه افادت دست‌نامه افتخار المحققین

استظهار المحدثین حاوی الفروع والاصول

مولانا محمد مقیم یزدی

۱۰ علوم مرتبه آن نقطه دایره تقوی و طهارت در تحصیل علم و فضیلت به مرتبه ایست که در مذهب علمای علیه امامیه کمال درجه یافته و از غایت تبحر در علوم فقه و حدیث معتقد حکام اسلام و مرجع علمای واجب الاحترام آن دیار گردیده ، فصاحت بیان و طلاقت لسان آن جناب از درجه توصیف بیرون و نهایت دینداری و پرهیز-
 ۱۵ محراب عبادت به صفت علم و عمل موصوفست و به غایت تقوی و دینداری معروف هر گز از هیچ پادشاه و الاجاه و صدور عالیجاه انعام و سیورغال و وظیفه و مدد معاش قبول ننموده و به سبب آنکه پیوسته صفحه درس و فتوی و ایوان علم و تقوی آراسته و ابواب تقریر معانی تفسیر و حدیث گشاده جمعی کثیر از طلبه علوم و درویشان در صحبت شریفش بسر می‌برند [۲۴۴ ب] و از نتایج طبع و میامن باطنش بهره ور گردیده شرایط تلمذ و ارادت بجای می‌آورند .

از جمله مؤلفات بلاغت سماتش ترجمه « جامع الاخبار » و کتاب « من لایحضره الفقیه » است و تفسیر قرآن مجید معروف به « سفینه النجاة » که به نکات بدیع و استعارات دقیق نوشته و در میان طوایف انام مشهور گردیده . و چون امامت و گزاردن^۱ نماز جمعه و جماعت از سنت سنیه حضرت خاتم الانبیا علیه من الصلوات

و حضرات ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است آن پیشوای اهل طاعت متابعت امام الرسل و پیشوایان اهل توکل نموده در اوقات صلوة به آب دیده وضو ساخته و به پای خضوع به مسجد شتافته ، مصراع :

روی نیاز بر زمین ، دست دعا بر آسمان

به آداب فرایض می پردازد . و امید که توفیق طاعات قرین اوقات خجسته ساعاتش باد .

بر ضمیر منیر واقفان سلسله انساب مخفی نماناد که حضرت بخشنده بی منت تعالی شأنه جهان بین آن جناب را به دیدار اولاد امجاد که هر يك در میدان عبادت گوی مسابقت از زهاد ر بوده اند روشن ساخته و در وقتی [۲۴۵ الف]

۱۰ که آن جامع فضل و افضال به معرکه جهاد با شیطان رجیم و نفس اماره کمر اجتهاد بسته به آداب صلوة خمس می پردازد صف اول به پشت گرمی و شجاعت فرزندان گرامی استحکام می یابد .

و فرزند ارشد اکبر آن جناب مولانا کمال الدین محسن به حسن خلق و صفای بشره و طلاقت لسان و سیرسنیه معروف و به غایت فضل و کمال و نهایت زهد و تقوی مشهور ، پیوسته ایوان درس و افاده گشاده جمعی از طلبه علوم از صحبت با برکاتش ۱۵ مستفیض می گردند .

دیگری مولانا حسنا که از غایت زهد و تقوی محتاج به تعریف نیست ، همواره اوقات خجسته ساعات به ادای وظایف طاعات و عبادات صرف می نماید .

و دیگری مولانا محمد تقی که به تمامی صفات حسنه آراسته و به زیور

۲۰ کمالات و فضایل پیراسته ، شعر :

خلوت دیگران و صحبت او

وحدت این و آن کثرت او

پای رفعت بر آسمان دارد

سر خدمت بر آستان دارد

در عبادت به گفتن و دیدن

حق او طرز حق پرستیدن

در دلش این و آن نمی گنجد

هیچ جز حق درو نمی گنجد

۵ [۲۴۵ ب] و این معانی در شأن او آیتیست نازل: گوشه حق شنو، زبانی

حق گوی، چشمی حق بین، دلی حق جوی، خاطری عرفان رای، سینه [ای] معرفت خیز، تار کی آسمان سای.

و دیگری مولانا محمد مفید است که سیرت پسندیده و اطوار گزیده دارد.

صاحب خلق و جمال و جامع فضل و کمال به مطالعه تألیف الفتش بیگانگان در

۱۰ شرح متن آشنایی، شعر:

آنکه رخسار او ندید چه دید

وانکه نشنید ازو سخن چه شنید

سال و ماه ابد پیوندش در سرخیابان عشر سیوم، و غلغله فضایل و کمالاتش

در مغز ساکنان سپهر هفتم.

و خامس ایشان مطیعا محمدا و سادس مولانا محمد ابراهیم. آن دو گوهر

گرانمایه تحصیل کمالات و فضایل در خدمت والد بزرگوار نموده اند. اولین در

اوان شباب و عنقوان جوانی شرف زیارت بیت الله الحرام و روضه منوره حضرت سیدالانام

صلوات الله و سلامه علیه دریافته و ثانی از راه زهد و عبادت متابعت ابراهیم ادهم

۲۰ نموده امید که روز به روز خاص و عام این دیار به میامن با برکاتشان مستفیض و

بهره ور گردند.

[۲۴۶ الف] ذکر اهتزاز صرصر خزان از مهب تقدیر حضرت سبحانی

در بهار چمن زندگانی اعلم العلمایی مولانا محمد مقیماء یزدی

گفتم که ز غصه مشکلی بنویسم

وز درد فراق حاصلی بنویسم

کو دل که از آن حال غمی شرح دهم

کو دست کزان درد دلی بنویسم

افسوس که سپهر غدار ارباب فضل و کمال را در مسند افاده آسوده و برقرار
نمی گذارد و فریاد که زمانه ستمکار پیوسته تخم آزار در فضای ضمیر خاص و عام
می کارد ، شعر :

آن روز که آب و خاک بر هم زده اند

بر طینت آدم رقم غم زده اند

خالی نبود آدمی از درد و بلا

کین ضربت اولین بر آدم زده اند

۱۰ باغبان قدر نهال ثمر بخش کدام فاضل افادت دستگاہ را در چمن زندگانی
پرورش داد که بالاخره خریف اجل اوراق شجره وجودش را به باد فنا بر نداد و
کاتب دیوان قضا نام کدام حقایق آگاه را در دیوان «برفع درجات» ثبت کرد که
عاقبت الامر رقم ختم بر حاشیه اوراق حیاتش نکشید ، شعر :

خورشید حیات که بود پاینده

۱۵ [۲۴۶ ب] دایم نبود نور بقا تابنده

چه شه چه گدا چه خواجه و چه بنده

باشد همه را به یک اجل آینده

« کل شیء هالك الاوجه له الحکم و الیه ترجعون » . غرض ازین تحریر و مقصود
برین تقریر آنکه آن جناب در صغر سن نزد علمای انام در تحصیل علوم محسوس و
منقول شرایط اجتهاد مرعی داشته لوازم اهتمام بجای آورد و به اندک زمانی
۲۰ سرآمد علمای عالم گشته شمایم نتایج طبع سلیمش مانند روایح گلپای بهاری ازوزیدن
نسیم به مشام ناظران مناظم فضیلت وری رسید و نسایم خصایص ذهن مستقیمش
همچون فوایح فیض اثر حواشی ریاض مؤلفات عالمیان معالم سخن سازی را تزیین
داده ، خامه گوهر نثارش عقود دقایق نکته دانی در دست امانی شرایف امثال

نهاد، شعر:

ز لفظ درفشانش گشت بی قیل

مبین معنی آیات تنزیل

ز ابر کلك او بحر معانی

شدی پر از زلال زندگانی

لاجرم آن فاضل ستوده شیم به التماس مسلمین به لوازم درس و افساده پرداخت [۲۴۷ الف] و نیز مدت چهل سال در «مسجد جامع کبیر» دارالعباده یزد به اقامت فرایض جمعه و جمعاعات قیام و اقدام نمود و در فیصل شرعیات کافه برایا خود را معاف نداشته در این ابواب غایت جد و جهد به جای می آورد. و در هنگام فرصت و ایام تعطیل به تألیف و تصنیف همت نیکو نهمت مصروف و معطوف می داشت و چون متقاضی اجل که حجتش در محکمه قضا به نشان «لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون» ثبت یافته بود در رسید و تاریخ هجری به روز جمعه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک سنه اربع و ثمانین و الف رسید، موکلان قضا و قدر گریبان جان آن جناب را گرفته کشان کشان به عیادت دهستی به «محلّه میرچقماق» بردند. بعد از مراجعت در وقتی که به «میدان قلعه» عبور می نمود سه جاغل از ملازمان تجار قزوینی از روی جهل و غرور به دوآیندن مراکب اجل سیر اشتغال داشتند، از باد حمله مرکبان آن فاضل عالی مکان، بر خاک ناتوانی افتاده اعضایش توتیا- آسا گشت. نهال ثمر بخش گلزار فضل و کمال از اهتزاز صرصر بیداد عالم پر ملال از پای در افتاد و کوکب آسمان علم و هنر از اوج برج افضال روی به حسیض خانه وبال نهاد. مؤمنان آن حوالی ازین واقعه عبرت بخش اطلاع یافته آن جناب را بر دوش مهربانی گرفته به منزل شریفش رسانیدند.

[۲۴۷ ب] فرزندان و متعلقان و اصحاب و دوستان از وقوع این واقعه بی طاقت

گشته آواز گریه و افغان به مرتبهای بلند ساختند که غلغله در زمین و زمان افتاد و

به موافقت ایشان سیلاب اشک از دیده معتکفان عالم بالا و مقیمان ملاء اعلی بگشاد

و بعد از سه روز که یکشنبه بیست و هفتم ماه مبارک رمضان بود عندلیب روح پر فتوحش از قفس قالب به جانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد و نایره حزن و اندوه کانون درون خاص و عام را فرو تافت و آواز ناله و فغان بر ناو پیر صدا در گنبد سپهر مدور انداخت ، شعر :

زین مصیبت جان آن دارد که چشم آفتاب

دامن گردون ز اشک گرم آلاید به خون

ایک با حکم قضا جان را چو می افتد رجوع

مرجع دل نیست جز « انا الیه راجعون »

چه گویم که متوطنان بلده یزد را از حدوث آن واقعه هایلله چه مقدار

اضطراب دست داد و چه نویسم که سادات و افاضل را از وقوع آن حادثه شامله ۱۰
چگونه اندوهی اتفاق افتاد ، شعر :

ز اندوه این ماتم جان گسل

روان کرد وز دیده ها خون دل

عاقبت همگنان دست در حبل متین تحمل زده به تجهیز و تکفین قیام نمودند

و به ختمات آیات بینات کلام ملک علام روح شریفش را شاد فرمودند و جسد مطهرش ۱۵
را در « حظیره » حوالی « میدان وقت [و] ساعت » به مقتضای سنت خیر البریه علیه السلام
والتحیة مدفون گردانیدند .

* عارف معارف از لئی واقف علوم خفی و جلی علامه العلمایی

شفیعا محمدا المخاطب به خطاب مستطاب « دانشمند خانی »

۲۰ شمه ای از اوصاف کمال و اندکی از فضل و افضال و مجملی از جاه و جلال

آن حضرت حمیده خصال بیان می گردد ، ظاهر حالش به وفور دانش و تبحر علوم

آراسته و به درجات عالیة اجتهاد و اخلاق حسنه پیراسته ، باطن فیض موطنش به

فقر و ذرویش نهادی موصوف ، ظاهر جاه و جلالش مانند آفتاب تابنده معروف ،

نظم :

آراسته بود جانش از زیور علم

بر فرق سر مبارکش افسر علم

در اوایل ایام شباب تحصیل علوم در خدمت سلالهٔ خاندان حضرت خیر الانام

امیر معزالدین محمد شیخ الاسلام که لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعهٔ انوار کتب

الهی و صحیفهٔ خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی

بود نموده. بعد از آن چند وقتی در دار السلطنهٔ اصفهان اوقات شریف به افاده و استفاده

صرف فرمود و در سنه ۱ الف هجری به حسب سر نوشت و تقدیرات ازلی متوجه بلاد

هندوستان شده چون وارد آن ملک شد کب طالع ارجمندش از افق سعادت واجلال

لامع گردیده منظور عین التفات خسرو آن دیار گردیده نخست به منصب «یک هزاری»

ذات و پانصد سوار سرافرازی یافت و پس از آنکه انوار دانش و فضل و کمال آن

منبع فضل و افضال بر پیشگاه ضمیر انور پادشاهی پرتو انداخت به خطاب مستطاب

«دانشمند خانی» و منصب جلیل المرتبهٔ «پنجهزاری» ذات و سه هزار سوار یک اسبه

و دو اسبه مفتخر و سر بلند شده «بخشی الملک» گردید و آن جناب معدلت شعار به نشر

عدل و احسان قریب جود و امتنان اوای مفاخرت و ابقای ذکر جمیل و ادخاء فضل

جلیل را مقصد همت بلند ساخت و تخم محبت در فضای سینهٔ ارباب عرفان کاشت.

و چون خیاط قضا قبای اقبال بر قامت قابلیت او دوخت و دست صنع و قدرت

انگشتری اجلال در انگشت دولت او کرد. باران انعامش چنان بر خاص و عام

هر دیار بارید که آوازهٔ آن به گوش اهالی روم و شام رسید، بلکه چمن آمال ساکنان

اقطار و امصار از رشحات سحاب قیمتی آثارش تازه و ریّان گشت، در بندل و سخا طریق

۲۰ افراط می سپرد و در جود و عطا گوی از متقدمان و متأخران می برد. به حکم آنکه، شعر:

جهان نیمی ز بهر شاد کامیست

دگر نیمی ز بهر نیک نامیست

چو بگشایی گشاید بند بر تو

فرو بندی فرو بندند بر تو

از منافع و مداخلش آنچه می رسید بی ثبوت مستوفی و مشرف می بخشید و خط
نسخ بر حکایات حاتم و آل برمک می کشید. هیچ سایل از زبانش کلمه لاوالم
نشنید و هیچ فقیر از مایده احسانش بی بهره باز نگشت، شعر:

ز غایت کرم اندر کلام تو نی نیست

در اعتقاد تو ضد است نون مگر نی را

۵ آدمیزادگان اقطار که در محبس هند به قید مفلسی گرفتار می گشتند کیسه
امید ایشان را به نقود ابيض و احمر مالا مال گردانیده روانه وطن می کرد. و در ایام
اقتدار آن مقدار کتب نفیسه جمع ساخت که هرگز هیچ صاحب جاهی را میسر
نگشت.

۱۰ و بنابر آنکه بقای موجودات از جمله ممتنع است در شهر سنه احدی
وسبعین و الف آن جناب پهلو بر بستر ناتوانی گذاشته بعد از روزی چند جهان
فانی را وداع کرده روی به عالم باقی آورد، نظم:

هر کس به بهانه‌ای ازین دیر فنا

شد عازم آن سرای جاوید بقا

۱۵ باقی نبود کسی به عالم ابد

غیر از احدی که نیست او را همتا

دوستان و محبتان و ملازمان حسب الوصیت در شاه جهان آباد به مقام قدم
حضرت رسول حظیره‌ای که آن جناب به جهت همین مصلحت ساخته بود مدفون
ساختند. از جمله آثار آن جناب حظیره‌ایست که مسطور گشت و دیگر خانه‌ایست
که در کمال تکلف و صفا و غایت زینت و بها در شاه جهان آباد معمار همت عالی
۲۰ نهمتش به اتمام رسانیده.

و حضرت رب جلیل آن حاوی علوم نبوی را خلف ارشد ارجمندی موسوم

به میرزا محمد نصیر کرامت فرموده که به جودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم
از ابنای زمان امتیاز تمام دارد و در ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده

مقبول عالی و اصغر گردیده و در این اوقات در غایت اعزاز و احترام و نهایت حرمت و اکرام در وطن مآلوف و مسکن معهود اعنی خطه بهشت نمای یزد تشریف دارد و طوایف انام به وجود با کرامتش مستظهر و به صحبت پر فیضش مشعوف اند. ۱۵

[۲۴۸ الف] جامع فضل و کمال مولانا علاء الدین محمد

ولد رشید مرحوم مولانا محمد حسین قاری بود و در مکارم اخلاق و محاسن اعراق و لطف گفتار و حسن کردار سر آمد ابنای روزگار می نمود. طبع پاکش از اقسام فضایل و کمالات بهره ور، و ذهن دراکش نقاد فنون علم و هنر. رشحات خامه بدایع نگارش بسان خط خوبان گل عذار دلفریب، و اثر آب کلمک بدایع لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون پر زینت و زیب. در مبادی ایام جوانی از تحصیل علوم و فنون محسوس و مفهوم در میدان درس و افاده از امثال و اقران قصب السبق در ربود و به دستگیری عنایت حضرت پروردگار و به پایمردی توفیق دومرتبه سفر حجاز و یثرب نموده، بعد از آن در قریه تفت من اعمال یزد همت بلند بر ادای وظایف طاعات و عبادات گماشت و به درس و افاده اشتغال نمود و الحق در آن اوقات طلبه علوم [۲۴۸ ب] از نتایج طبع نقادش مستفیض می گشتند و سالکان زهد و تقوی و طالبان دولت عقبی نسبت به آن جناب در غایت اعتقاد سلوک می نمودند تا در اوایل محرم الحرام سنه ثمانین و الف بر بستر ناتوانی افتاده بعد از همت هشت روز از محنت آباد جهان به ریاض راحت فزای جنان انتقال فرمود، قطعه:

مخدوم اهل علم علاء جهان فضل

دردا که کو کب شرفش در وبال رفت

آمد ز اوج عزّ قدم همچو روح قدس

در عالم مثال ولی بی مثال رفت

عنایت ایزدی آن، مصراع:

علامه بی مثال آفاق

را فرزندی کرامت فرموده که آثار صلاح از ناصیه حالش هویدا و به سن هفت سالگی رسیده امید که به مراتب والد مرحوم رسد .

محل سکنی آن جناب در اوایل حال منزلی بود موروثی در «محلّه خلف بقعه» و در اواخر حیات «باغچه قاضی مشهورا» در قریه تفت و «باغ زر گری» اهرستان که از غایت شهرت محتاج به تعریف و توصیف نیست .

و «حمام فرط» و بازار جنب آن ملک شرعی آن جناب بود .

افادت پناه امینا محمد ا عادل

فاضلی است زاهد صفت با امانت و عالمی است کم آرار با دیانت. در علم صرف و نحوی بدل ، [۲۴۹ الف] و در علم کلام و منطق ضرب المثل، به صیام دهر روزگار می گذارند و همواره به وظایف طاعات و عبادات قیام می نماید .

در صلاح و تقوی منزلتی یافته که گوشه نشینان آن دیار در یوزه همت از باطن او می کنند و گرم روان بادیه مجاهدت استمداد عنایت از بدرقه نظر او می نمایند، بیت:

روی خوبست و کمال هنر و دامن پاک

لاجرم همت پا کان دو عالم با اوست .

فضیلت و کمالات دستگناه مولانا محمد داود

ارشد اولاد توفیق آثار حاجی محمد شفیع مصاللی بود . مبادی عنفوان او آن جوانی را که خلاصه اوقات زندگانی است بها کتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نموده به اندک زمانی حقایق اکثر علوم معقول و دقایق بیشتر فنون معقول را بر لوح خاطر نگاشت و در نوشتن خطوط خصوصاً خط ثلث و نسخ^۱ و رقاع و ریحان قلم نسخ^۱ بر خطوط استادان ماهر کشید و جمال حالش به حلیه اسناف فضل و هنر آراسته گشته رایت بی مثلی بر افراشت [۲۴۹ ب]

به طلاق لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس مشهور گشت. حاصل الامر آن جناب در بیان فضایل و آداب بحری بود بی کران و در معرفت و حقایق گنجی بود گوهر افشان. لاجرم اکابر و اهالی به صحبت شریفش مایل نمودند و به مجالست او اظهار دلخوشی میکردند و هم در ایام شباب آن جناب به گزاردن^۱ حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوة والسلام مشرف شده به وطن مألوف مراجعت نمود و به افاده و استفاده مشغولی می نمود. تا در شهر سنه ثمانین و الف قاید تقدیر عنان جانش گرفته به جانب هندوستان کشید. چون به حوالی جهرم رسید سر بر بستر ناتوانی نهاد و مضمون آیه کریمه «و ماتدری نفس بای ارض تموت» وصف الحال او آمده همچنان منزل به منزل طی می نمود. چون زمان حیات مقرر به سر آمد به مقام کوخرد حوالی بندر گنگ رسید و داعی «یا ایتها النفس المطمئنة» را لیک اجابت گفته به هزار حسرت عازم سفر عقبی گشت، نظم:

کرد عزم سفر ولی سفری

[۲۵۰ الف] که از آن هیچکس نداد نشان

سفری چون شب دراز فراق

همچو روز وداع آفت جان

بود کان هنر غریب بدان

که نهان شد به زیر سنگ چو کان

قصه کوتاه به خاک غربت مرد

گشت در خاک همچو گنج نهان

در خط استاد بود لیک چه سود

که نبودش ز مرگ خط امان

اعیان علما و افضل فضلا مولانا محمد شریف مزنگ

آن جناب سرآمد فضلاء محققین و افضل علماء مدققین بود. در مبادی ایام شباب به تکمیل فنون معقول و منقول و تحصیل فروع و اصول موفق گشته تا آخر

ایام حیات^۱ به افاده مشغولی میفرمود ، نخل قامت با استقامتش در محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده و دیده دل ریاضت کشیده اش در مرآت رخسار مهرویان جز پرتو جمال حقیقت صورتی ندیده ، از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان گشوده و از شام تا بام به رکوع و سجود و قیام و قعود اقدام فرموده ، شعر :

همه ذکر او در رکوع و سجود

همه فکر او در قیام و قعود

محل سکنی آن جناب [۲۵۰ ب] در دار دنیا در « محله خلف باغ عزاباد » بود و انتقال روح مطهرش به منزهات عالم عقبی در شهر سنه^۲ اتفاق افتاد.

۱۰ فضیلت پناه نورا محمدا اعلمی

آن جناب برادر اعیانی وزارت و غفران پناه برهانامیرزا خلیل اللہاء وزیر بود و به شرف علم و عمل اتصاف داشت و پیوسته در باب رفع اخراجات و تکالیف دیوانی از رعایای آنجا سخنان به عرض عمال می رسانید و عمال خجسته اعمال آن سخنان را به سمع رضا می شنودند .

۱۵ بدان ای عزیز که آن جناب به طلاقت لسان معروف و در گفتن الفاظ مغلظه مهارت تمام بهم رسانیده در نهایت ادب تکلم می نمود .

چنانچه مشهور است که گبری بهرام نام خرواری هیمه به جهت فروختن حمل الاغ نموده متوجه محلی بود . آن جناب اراده خریداری کرده به این عبارت فرمود: خدام حضرت رئیس کمال الدین بهرام حفظه الله این وقر حطب که به ریسمان رطب برخلف حمار مرتب داشته اید^۳ به چند دینار عراقی به داعی با خلاص مبیع^۴ می فرمایید . گبر این سخن را فهم نکرده گفت مالتر کی نمی دانم . آن جناب متبسم شده فرمود عجب از هوش خدام با کمال دانش و قابلیت ذاتی کلام فضلا را به لسان اترک نسبت جنسیت دهند . چندان که گبر سعی نمود آن سخنان را

۱- اصل: حیوات ۲- در اصل سفیدست ۳- از اینچادر حاشیه صفحات است.

ندانست، و آن جناب هر چند خواست که به او فهماند نتوانست. ناچار از سر بیع و شری گذشتند.

و ایضاً اشتهار دارد که میرزا خسرو که از نبایر خواجه قطب الدین خسرو شاه

میبدی است در مبادی عنقوان نجوانی بعضی از اوقات شریف به کبوتر پرانی
 ۵ صرف می نمود و منزل او در همسایگی خانه نورا محمدا بود. پیوسته آن جناب از
 کردار میرزا خسرو انکار نموده در نصایح او تقصیر نمی نمود. اما او اصلاً آن
 سخنان را به سمع رضا اصغاء نمی فرمود و در امر مزبور غایت سعی به جای می آورد.
 نوبتی به همان شغل بر فراز بام با همکاران در گفت و شنود بود. جناب فضیلت
 پناهی بر بام خانه خود رفته زبان به نصایح او گشود: که ای میرزا خسرو تا چند
 ۱۰ حمامه بازی را شعار خود ساخته و به قبول نصیحت من نپرداخته قدم بر سطح
 می گذاری و احجار ارضی را به ید بد خود برداشته به سوی سماء مطبق معلق
 می اندازی و اندیشه نمی نمائی که بعد از رجوع آن از فلک مطبق معلق به سوی
 درك اسفل که مرکز اصلی اوست اگر خدا نخواسته بردست یا پای یکی از اهالی
 حرم محترم ما که بدایع و دایع حضرت آفرید گارند خورده اشل یا اعرج گردد
 ۱۵ چگونه از عهده جنایت آن بیرون می توانی آمد. میرزا خسرو از راه مزاح تفك آتش خا
 را از پنبه و باروت پر ساخته به جانب نورا محمدا آتش داد. آن عزیز بر پشت
 افتاده فریاد کرد که: حضرت والدۀ ماجده نوشیدم! والدۀ عصمت پناهش فرمود
 چه چیز؟ گفت شما فنگ! آن صالحه از صدای تفنگ و اضطراب فرزند جامۀ صبر
 و شکیبایی چاك زده خود را برسانید و چندانکه ملاحظه نمود اثر زخم ندید. باز
 ۲۰ آن جناب فرمود نیکو ملاحظه کنید که به جان و سر برادر عالیقدرم برهانا خلیل
 اللہ سلمه الله تعالی که مکرر مشاهده افتاده که بندگان میرزایی ما تحت مناقیر
 عسافیرا زده، عجب با کمال مهارت که تیر او خطا شده باشد. بعد از آنکه
 برو ظاهر گشت که اثر گلوله و زخمی نیست برخاسته^۱ گفت الحمد لله که خلال در

هنر آن عزیز راه یافته و تیر او خطامیشود .

بدان ای عزیز که به این قسم سخن گفتن مخصوص آن جناب نبوده و دیگران هم در نهایت غلظت تکلم می نموده اند . چنانچه در « حبیب السیر » مرقوم است که خواجه جمال الدین یلغز وزیر پادشاه مرحوم سلطان حسین بن سلطان اویس مقید بود به آنکه بغایت مغلظت تکلم نماید .

و دو پسر داشت موسوم به عبدالله و فضل الله . نوتی امیر شمس الدین زکریا یکی از نوکران ترك را جهت طلب گاه به خدمت خواجه جمال الدین فرستاد . چون آن شخص پیغام بگزارد خواجه جواب داد که به سر عبدالله و به جان فضل الله که در متبن ما چندان تبنی موجود نیست که عصفیر به مناقیر بر سطوح بیوت کشند . ترك بیچاره معنی این کلمات را ندانسته بار دیگر گفت چه جواب فرمودید .

خواجه فرمود که اعادت عبارات از عادات اولوالالباب بعید است . آن ترك چون دید که هر چند می ایستد سخنی مفهوم نمی شود باز گشت و امیر شمس الدین زکریا را گفت من هر چند از خواجه گاه می طلبم او قران می خواند .

اعظام اهل علم واجتهاد و اکابر ارباب زهد و

رشاد مولانا زین الدین

توضیح کلام الله را عبارات فصاحت آیاتش وافی و تصحیح احادیث حضرت رسالت پناهی را اشارات حقیقت صفاتش کافی ، کشف مشکلات رسائل سلف را منطق بلیغش مبین و رفع شبهات [۲۵۱ الف] مسایل خلف را بیان بدیعش متضمن ، خلاصه روزگار متقدمین در مرآت طبع نقادش مصور و نقاوه آثار متاخرین بر صحیفه ضمیر فیض پذیرش محرر ، شعر :

هست نوك كلك او مفتاح باب مشکلات

هست نور رای او مصباح راه اهتدا

می برد لطف کلامش تاب از آب حیات

می زند بحر کمالش موج بر اوج سما